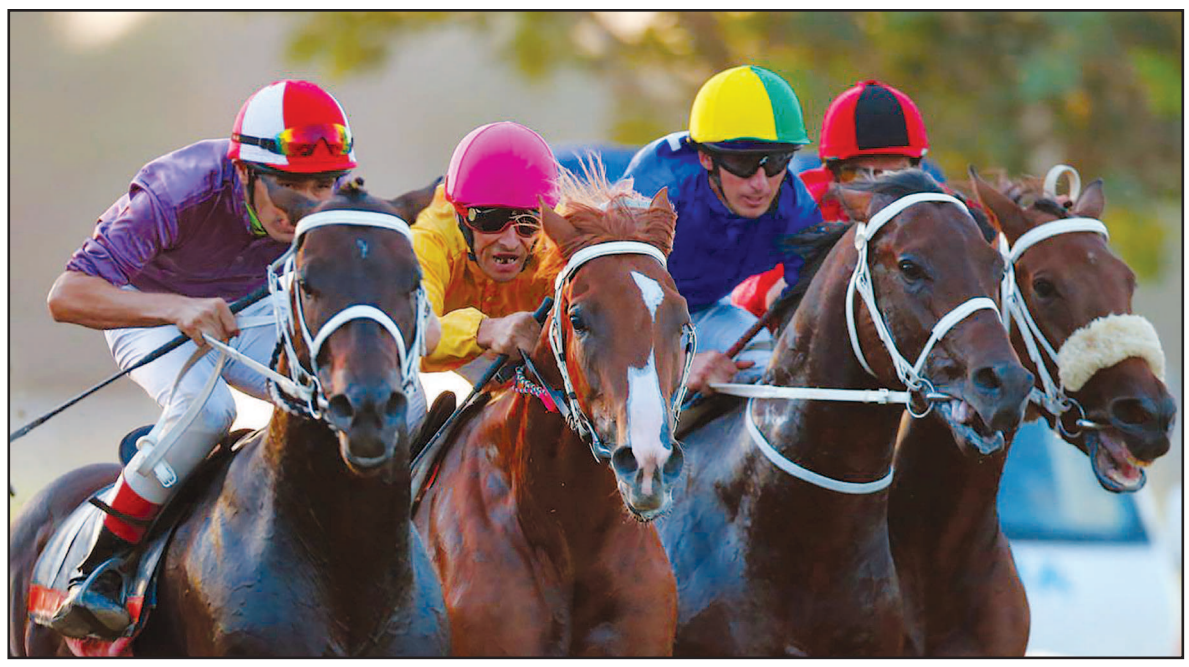
PDF Compressor Free Version

اندر احوالات مسابقه خران

جای شکرش باقی است که شاخ ندارند

اسب‌ها در میدان مسابقه فقط در خط راست و مستقیم حرکت می‌کنند؛ در واقع هدف‌شان کاملا مشخص است: آن‌ها می‌خواهند هر چه سریع‌تر به آخر خط برسند. (شاید طعم و مزه برنده شدن را می‌فهمند، و یاد گرفته‌اند که برای پیروزی بدوند.) در مسیر مسابقه، یک اسب، خودش است و سوارش، اصلا به اسب‌های دیگر توجه نمی‌کند؛ تنها در پی آن است که چنان با تمام توان و نیرویش بدود و چنان از آموخته‌هایش و دستورهای سوارش پیروی کند، که در نهایت بتواند، پیش از تمام اسب‌های دیگر به خط پایان برسد. در این میان، اگر اسبی، پایش بلغزد و بیفتد، او خود را کنار می‌کشد، مسیرش را عوض می‌کند تا مبادا به اسبی که افتاده و یا سوارش، آسیبی از جانب او برسد. (گفته‌اند که اسب حیوان نجیبی است! و البته عجیب هم هست؛ حیوان و این همه شعور!!)



آذر فخری، روزنامه‌نگار

درآمد

خوب! تصمیم داریم به مسافرت برویم. حالا با هر وسیله‌ای؛ البته منظورم وسائل نقلیه عمومی است (که من قطار را ترجیح می‌دهم! اما در این مثال قطار جایی ندارد، چون در همه ایستگاه‌ها می‌ایستد و مسافر پیاده و سوار می‌کند... نه، برای این سفر، قطار اصلا گزینه مناسبی نیست. به همین نسبت، اتوبوس هم نمی‌تواند گزینه مناسبی باشد؛ کلا نمی‌خواهیم در راه توقف داشته باشیم.) وسیله نقلیه‌ای که ما برای این سفر انتخاب کرده‌ایم یا کشتی است یا هواپیما. به همان دلایلی که در پرانتز گفته شد.

در منظومه‌های بسیاری درباره مسافرت با کشتی خوانده‌ایم. و این که اگر مسافری دانسته یا نادانسته، یا به هر دلیل دیگری که بیشتر برای منظومه‌سرا، مشخص است تا خواننده، بخواهد کشتی را سوراخ کند، باعث غرق‌شدن خودش و مسافران دیگر خواهد شد. پس بهتر آن است که مسافرِ خوب و سربه‌راهی باشیم و هوای وسیله سفر و هم سفران‌مان را داشته باشیم. ما و آن‌ها، با هم و در کنار هم در مسیر یک مقصدیم و از قضا، برای رسیدن به آن مقصد هم در حال استفاده از یک وسیله نقلیه مشترک هستیم.

پس تا این جا روشن شد که در سفریم... کلا در سفریم؛ چه وقت‌هایی که وارد فرعی می‌شویم و می‌رویم تعطیلات، و چه وقت‌هایی که در متن زندگی هستیم که خودش، تمام مخلفات و اقتضائات یک سفر را دارد.

یک مقایسه

شما احتمالا مسابقه‌های اسبدوانی را دیده‌اید؛ حالا یا در کورس‌های اسبدوانی (اگر خیلی عشق اسب باشید) یا از تلویزیون (اگر به خود اسب که حیوان نجیبی است، علاقه‌مند باشید!) خوب البته ممکن هم هست که ندیده باشید اصلا ولی به هر حال درباره اسب‌های مسابقه، چیزهایی به گوش‌تان خورده است. جانورشناسان، بر نحوه مسابقه اسب‌ها و خرها، تمرکز کرده و آزمایش‌هایی بر روی این دو حیوان کمی تاقسمتی فامیل دور! انجام داده‌اند. البته همین جا به عنوان جمله معترضه بگویم که اسب‌های مسابقه از همان کُره‌گی، برای مسابقه تربیت می‌شوند، و نمی‌دانم این خرهایی که در مقایسه با اسب‌های مسابقه مورد آزمایش قرار گرفته‌اند، هم برای مسابقه تربیت شده بودند یا نه؟ (و سوال فلسفی مهم: اصلا مسابقات خردوانی داریم؟!)

رابرت کیوساکی*، درباره مسابقه‌دادن خر و اسب و نتیجه تحقیقات جانورشناسان می‌گوید: اسب‌ها در میدان مسابقه فقط در خط راست و مستقیم حرکت می‌کنند؛ در واقع هدف‌شان کاملا مشخص است: آن‌ها می‌خواهند هر چه سریع‌تر به آخر خط برسند. (شاید طعم و مزه برنده‌شدن را می‌فهمند، و یاد گرفته‌اند که برای پیروزی بدوند.) در مسیر مسابقه، یک اسب، خودش است و سوارش، اصلا به اسب‌های دیگر توجه نمی‌کند؛ تنها در پی آن است که چنان با تمام توان و نیرویش بدود و چنان از آموخته‌هایش و دستورهای سوارش پیروی کند، که در نهایت بتواند، پیش از تمام اسب‌های دیگر به خط پایان برسد. در این میان، اگر اسبی، پایش بلغزد و بیفتد، او خود را کنار می‌کشد، مسیرش را عوض می‌کند تا مبادا به اسبی که افتاده و یا سوارش، آسیبی از جانب او برسد. (گفته‌اند که اسب حیوان نجیبی است! و البته عجیب هم هست؛ حیوان و این همه شعور!!)

و اما در مورد خرها و مسابقه خردوانی... این دیگر برای خودش غوغایی است. وقتی خری در مسیر مسابقه قرار می‌گیرد، اصلا به مسیری که قرار است طی بکند تا به پایانش برسد، توجه ندارد. حواسش به دو طرفش است؛ به آن خرهایی که در کنارش قرار دارند و تمام تمرکزش بر روی این است که چه‌طور مانع حرکت این دو رقیب شود. یعنی تنها هدفش در مسابقه این است که چه‌طور مانع رسیدن خرهای دیگر به خط پایان شود! و در این راه، هیچ مهم نیست که خودش هم به خط پایان نرسد؛ مسئله این است که دیگران نرسند... دیگران نرسند!

نتیجه‌بگیریم؟

اگر خر را (به دور از چشم مدافعان حقوق بشر و نیز حقوق حیوانات!) نمونه مثالی یک انسان نادان در نظر بگیریم، می‌کشند! (دیدم که می‌گم!) انگار که دقیقا به رسالت‌شان عمل کرده‌اند؛ هیچ خط پایانی و هیچ سکوی برنده‌ای برای هیچ‌کس وجود ندارد، چون برای من وجود ندارد... چون من در جای نادرست قرار گرفته‌ام؛ دندان‌تان نرم، می‌توانستید، اما نخواستید یکی بهتر از من را انتخاب کنید؛ به هزار و یک دلیل: من حرف گوش‌کن‌تر بودم. من ارزان‌تر بودم. من کنکاش نمی‌کردم و کاری به کار بالادستی‌هایم نداشتم، هزینه نمی‌تراشیدم. مشکلی با خراب یا نافرم از آب درآمدن کار نداشتم (مشکل چیست؟ اصلا عین خیالم هم نبود!).

ما در کجای این داستانیم؟

ما در همه جای این داستان حضور داریم؛ حضوری فعالانه و موثر. مادر انتخاب چنین همراهانی، سهیم هستیم؛ یا در زندگی خانوادگی به عنوان همسر، یا در محیط کار، به عنوان همکار؛ بماند که اگر مدیر نباشیم، مجبوریم چنین افرادی را تحمل کنیم؛ اما اگر مدیر باشیم بنابر قاعده، گاهی حضور چنین افرادی را در سازمان لازم می‌دانیم؛ برای این که جلوی یکه‌تازی‌های باهوش‌ها و آنانی را که توان مندند، بگیریم... چون باید همیشه مشخص باشد رئیس کیست! این طوری است که ما در میان تعداد بی‌شماری از این آدم‌ها، زندگی می‌کنیم، با آن‌ها کار می‌کنیم و حضورشان را تحمل می‌کنیم؛ وعجیب‌تر آن که گاه عاشق‌شان می‌شویم و با آن‌ها می‌رویم زیر یک سقف و خانواده تشکیل می‌دهیم و پروسه درجا زدن و دویدن و نرسیدن را با هم ادامه می‌دهیم... ما در محیط کار و خانواده، با همزیستی با چنین افرادی، گرداننده چرخ عصاری هستیم و از این که در کنار هم، چنین هدف بی‌پایانی را دنبال می‌کنیم، راضی و خرسندیم؛ مگر یک آدم از زندگی چه‌قدر می‌خواهد؟ می‌خواهم بگویم وجود این آدم‌ها در یک مجموعه، بعضی کاستی‌ها را توجیه می‌کند. برای بعضی نشدن‌ها و نرسیدن‌ها، بهانه‌های خوبی به دست‌مان می‌دهند. همین که در همسایگی‌مان هستند و باعث می‌شوند خودمان را در مقایسه با آن‌ها، بهتر و موفق‌تر احساس کنیم و به رضایت برسیم، یعنی چی؟! برای همین است که معمولا به کسانی که از بی‌کفشی گله می‌کنند، توصیه می‌شود که نگاهی به کسانی بیندازند که پا ندارند! خوب... شکر! پا برهنگی، یقینا بهتر از پانداشتن است!

من در جای نادرست قرار گرفته‌ام؛ دندان‌تان نرم، می‌توانستید، اما نخواستید یکی بهتر از من را انتخاب کنید؛ به هزار و یک دلیل: من حرف گوش‌کن‌تر بودم. من ارزان‌تر بودم. من کنکاش نمی‌کردم و کاری به کار بالادستی‌هایم نداشتم، هزینه نمی‌تراشیدم. مشکلی با خراب یا نافرم از آب درآمدن کار نداشتم (مشکل چیست؟ اصلا عین خیالم هم نبود!).

تعمیم بدهیم، تمامش کنیم!

وجود این آدم‌ها از نان شب هم واجب‌تر است؛ چراغ، برای عابر پیاده قرمز است، دیر کرده‌ایم، دو سه نفر از این‌هامی‌زنند از چراغ رد می‌شوند و...

صف طولانی است، جمعیت زیاد است... بچه در خانه تنها مانده؛ یکی دو نفر بدون صف، جلو می‌روند و کارشان را راه می‌اندازند و...

روی سطل آشغال‌های سر کوچه، برچسب زده‌اند برای زباله‌های خشک و تر، پلاستیک و شیشه. بالا در خانه فرصت نکرده‌ایم، حواس‌مان نبوده تفکیک کنیم، همسایه دیوار به دیوار مان، کیسه های زباله را از همان طبقه بالا پرت می‌کند؛ توی هر کدام که افتاد، به هر حال به هدف! خورده است و...

عروسی دختر خاله‌مان است، دو جور غذا و سه جور سه دسر سرو شده، البته معده ما ظرفیت معینی دارد؛ حتی اگر ظرفیتش زیاد باشد، باز یک جایی می‌گوید بس! اما نوه عروس دایی، سه تا بشقاب پر کرده و با هر مصیبتی هست دارد آن‌ها را به سر میزش می‌برد. ظرف‌های غذا خیلی زود خالی می‌شوند و برای مهمان‌هایی که دیر رسیده‌اند، چیزی نمانده است و...

در اتوبوسیم... در متروییم... از شانس روزگار، یک صندلی گیرمان آمده و لمیده‌ایم، پیرمردی، پیرزنی، زن بارداری، خانم بچه به بغلی سوار می‌شود؛ همه به صورت هم زل می‌زنیم و منتظر آن ابلهی هستیم که برخیزد و جایش را به یکی از این‌ها بدهد! رفته‌ایم پیک‌نیک، بساط منقل و سیخ و کباب را انداخته‌ایم، فاصله‌مان با سطل زباله هم ده متر است... نه صد متر است... آن طرفی‌ها را نگاه می‌کنیم؛ هر چه زباله دارند از روی زیراندازشان می‌تکانند روی گل و گیاه و چمن، و می‌روند و...

در اتوبوسیم... در متروییم... از شانس روزگار، یک صندلی گیرمان آمده و لمیده‌ایم، پیرمردی، پیرزنی، زن بارداری، خانم بچه به بغلی سوار می‌شود؛ همه به صورت هم زل می‌زنیم و منتظر آن ابلهی هستیم که برخیزد و جایش را به یکی از این‌ها بدهد!

می‌بینید... این آدم‌ها برای بقای یک جامعه، لازم‌اند... واقعا چرخ زندگی بدون این‌ها نمی‌چرخد. زندگی چه شکلی می‌شد، بدون بهانه، بدون اما و اگر، بدون توجیه... بدون این‌ها دست‌مان به کجا بند بود... به هر حال هر کدام از ما، برای هر جور بودن‌مان در رفتارهای اجتماعی و خانوادگی و حتی فردی، به چنین دست‌آویزهایی نیاز مندیم.

چه کاری است؛ بگذارید خرها، هر طور که دوست دارند مسابقه بدهند! به هر حال اسب‌ها کار خودشان را بلندند و با خر یابی خر یابی سر خر، به هدف‌شان می‌رسند! همین کافی نیست؟

یادداشت

کلاهی به گشادی یک سمبل!

حاجی لک‌لک در کجایی؟!

آسیه ویسی

نمی‌دانم هنوز کسی این متل را یادش هست یا نه؛ متلی را که در آن حاجی لک‌لکی که در بلندی بود، نان قندی می‌خورد و می‌گفت که سهم ما را پیشی خورده. خدا کند مادرهایی که از دهه چهل و پنجاه و شصت به این جا رسیده‌اند، این میراث باارزش را برای بچه‌های‌شان، گاهی زمزمه کرده باشند.

داستان این است که حاجی لک‌لک، برای ما این ورِ آبی‌ها، هیچ وقت با خودش بچه‌ای نیاورد، تنها کارمهمی که انجام داد (وشاید هنوز هم در حال انجام دادن آن است... کسی چه می‌داند!) این بود که نان قندی را تنهایی می‌خورد. و سوال بزرگ ما بچه‌ها، که در راه مدرسه و در کوچه و خیابان، آن را با صدای بلند می‌خواندیم، این بود که چرا در بلندی و چرا تنهایی و چرا سهم ما، مال پیشی... چرا حاجی لک‌لک مواظب سهم ما نبود؛ او که همیشه در بازی‌های ما سهم پررنگی داشت.

نه! نمی‌خواهم روی این متل و ماجراهایی که با آن داشتیم و داشتید، مانور بدهم. فقط با در «بلندی» و در دسترس نبودنش و با سهم‌مان، کار دارم. متلی که اگر خیلی فشرده‌اش (به قول امروزی‌ها MP۳ اش) کنیم؛ می‌شود داستان روزگاری که در آن زندگی می‌کنیم؛ سهم ما همیشه آن بیرون است و نصیب دیگری می‌شود. مهم نیست که گربه (پیشیِ نان قندی خورا!) چه نسبتی با لک‌لک بلندپرواز دارد... مهم نیست که لک‌لک کی مستطیع و حاجی شد... مهم سهم ماست... سهم ما از زندگی و هستی خودمان. کمی در این باره حرف بزنیم.

نه! هر کاری می‌کنم انگار نمی‌شود از متل و ضرب‌المثل، خودم را خلاص کنم و نگویم که آقا! خانم! مرغ همسایه، غاز نیست. که گاهی همسایه اصلا مرغی ندارد. که اصلا گاهی آرزوها و رویاهای دور از دسترس ما، ربطی به داشته‌های دیگران ندارد. اگر یک بار برای همیشه بپذیریم که در هستی خودمان، تنها و یگانه‌ایم و این سکویی که روی آن ایستاده‌ایم تنها یک برنده و نفر اول دارد و آن هم برای ما برای ساخته شده است و درست به اندازه ماست و کس دیگری در آن، یا بر آن جانمی‌شود، تکلیف‌مان، با خودمان و با خیلی چیزهای دیگر روشن می‌شود و می‌رویم دنبال کار و زندگی‌مان.

چرا در دسرتان بدهم؛ این جاده‌ای که روی آن قرار گرفته‌ایم، مسیر ماست. حالا در این مسیر ممکن است به دیگرانی هم بر بخوریم. یک آشنایی‌ها و دوستی‌هایی هم به هم بزنیم، اما در نهایت، تنهای تنهاییم. چرا دستت را دراز کرده‌ای؟ کمک می‌خواهی؟ می‌خواهی کسی پیدا بشود و دستت را بگیرد یا چیزی در دستت بگذارد که به درد دنیا و آخرتت بخورد؟ فکر می‌کنی می‌شود؟ پس سهم خودت چه می‌شود؟ سهم تو از راه رفتن... از افتادن و برخاستن... از شکستن و زخم برداشتن... این‌ها چه می‌شود؟ همه‌اش که نباید منتظر حاجی لک‌لک باشیم تا از بلندی پایین بیاید و آن پیشی را نشان‌مان بدهد تا سر دُمش را بچینیم چون سهم‌مان را خورده است... تازه اگر ببینیمش!

لک‌لک یک سمبل است، یک نشانه است، اما سمبل‌ها و نشانه‌ها، گاهی چنان پررنگ می‌شوند که ما به جای فرود آمدن بر متن، در حاشیه شیرجه می‌زنیم و دچار فراموشی می‌شویم. قصه را می‌شنویم و می‌خوابیم. فکر می‌کنم وقت آن است که روی این یگانه سکویی که برای‌مان ساخته‌اند، بایستیم و قصه‌ای را آغاز کنیم که تنها برای بیدار شدن و بیدار ماندن است.

آموزگاران کهنی که این متل‌ها را ساخته‌اند، خوب می‌دانستند که چه می‌گویند. حالا نوبت ماست که راز این متل‌ها را، با آموختن زبان سمبلیک آن‌ها بفهمیم. باید در جست‌وجوی نشانه‌هایی باشیم که آن آموزگاران کهن، در لابه‌لای این سمبل‌ها پنهان کرده‌اند... هر کدام از این متل‌های سرشار از نشانه و سمبل، برای خود یک لابیرنت (بخوانید ماز!) است و اگر بی‌محابا وارد این ماز می‌شویم باید بتوانیم با یافتن معنای حقیقی هر کدام از این نشانه‌ها، راه بیرون آمدن از ماز را هم پیدا کنیم. این، سفر زندگی ماست؛ سفر زندگی ما، به‌عنوان تنها قهرمان کشور وجودمان. اگر متلی را هنوز به خاطر داریم، به دنبال دستور زبان سمبل‌های آن باشیم و ببینیم برای ما، برای فرد فرد و تک‌تک ما چه دارد؛ هیچ دو نکته مشابهی در هیچ کدام از این متل‌ها پنهان نشده. که با هر بازخوانی، برای هر کس، رازی را می‌گشاید که برای دیگری نگشوده، چون دیگری به آن نیاز ندارد.

از گوشه و کنار

ساعت کاری جدید، شامل زنان دارای تبصره خاص نمی‌شود



مدیرکل امور بانوان و خانواده استانداری تهران گفت: بر اساس تبصره ذیل بخشنامه تغییر ساعات کاری، زنان دارای شرایط خاص می‌توانند مانند گذشته ساعت کاری خود را آغاز کنند. ثریا شارقی افزود: بر اساس تبصره ذیل بخشنامه تغییر ساعات کاری، افراد دارای شرایط خاص از جمله مادران دارای فرزند زیر ۷ سال یا معلول و بانوان شاغل سرپرست خانوار می‌توانند با هماهنگی مدیر مربوطه در دستگاه، مانند گذشته ساعت کاری خود را آغاز کنند. شارقی افزود: مدیر مربوطه می‌تواند با استفاده از اختیارات خود، بانوان مذکور را مشمول این تبصره دانسته و برای ساعت آغاز به کار آنان مطابق گذشته مجوز صادر کند.

کودکان و مسئله سان‌روف!



پلیس نسبت به خطرات ناشی از ایستادن کودکان در خودرو و آسیب‌های پس از تصادف در این شرایط هشدار داد. سرهنگ علی اصغر شریفی جانشین معاونت اجتماعی این پلیس درباره بیرون بردن دست و سر، از خودرو گفت: از گذشته والدین همواره به کودکان متذکر می‌شدند هنگامی که در خودرو هستیم، دست و سر خود را از آن خارج نکنیم. علت هم واضح است، هر لحظه امکان دارد یک وسیله نقلیه خصوصاً موتورسیکلت بدون رعایت فاصله عرضی از کنار خودرو عبور نموده و با دست و سر کودک برخورد کند. در سال‌های اخیر با ورود یا تولید وسایل نقلیه دارای در باز شونده روی سقف (Sunroof)، متأسفانه مشاهده می‌شود کودکان داخل خودرو ایستاده و نیم تنه آن‌ها کاملاً از سقف خودرو خارج است. متأسفانه والدین توجه نمی‌کنند و با ترمزهای ناگهانی یا برخورد وسیله نقلیه با خودروی جلویی یا حتی برخورد یک وسیله نقلیه از قسمت عقب اگر کودک به خارج از خودرو پرت نشود، اما بی‌شک از ناحیه قفسه سینه، صورت، گردن، ستون فقرات و... دچار آسیب می‌شود. آسیب‌هایی که ممکن است تا آخر عمر گریبان وی را رها نکند.

افزایش هزینه خدمات بهشت زهرا



لایحه «تعیین بهای خدمات قابل عرضه در سازمان بهشت زهرا» در هفتاد و پنجمین جلسه شورای شهر بررسی شد. بر اساس این لایحه، با توجه به اینکه ۹۵ درصد ظرفیت قبور فاز ۲ به اتمام رسیده و هزینه واگذاری قبور باقیمانده فاز ۲ از قطعه ۲۰۰ تا ۲۵۸ به قیمت ۹۰۰۰۰۰۰ ریال تعیین و جایگزین می‌شود. بر اساس این لایحه همچنین هزینه واگذاری قبور جاری و باقیمانده فاز ۳ نیز تغییر خواهد کرد.

خط ۷ مترو شنبه افتتاح می‌شود

مدیرعامل شرکت متروی تهران از افتتاح مجدد خط ۷ مترو با ۵ ایستگاه در روز شنبه با حضور شهردار تهران خبر داد. علی امام در گفت‌وگو با ایسنا، با بیان اینکه خط ۷ مترو صبح شنبه با حضور شهردار تهران افتتاح می‌شود، گفت: در آبان ماه سال گذشته خط ۷ مترو به دلیل نداشتن ایمنی کافی تعطیل شد و از آن پس ایمن سازی و تکمیل این خط در دستور کار قرار گرفت. وی با بیان اینکه صبح شنبه فاز اول خط ۷ در بخش میانی با پنج ایستگاه و به طول شش کیلومتر افتتاح می‌شود، اظهار کرد: این افتتاح حدفاصل ایستگاه مهدیه تا نواب صفوی است که بازگشایی می‌شود.